**جلسه 65**

**یک‌‌شنبه - 17/11/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

**پاسخ چهارم به اشکال دوم: قبل از استتار خورشید پشت کوه، حمره‌ای در مشرق نیست که بعد از آن،‌از بین برود**

که ما عرض کردیم که این فرمایش ناتمام است. روایت می‌گوید اذا غابت الحمرة، ما اصلا در آن خط مشرق حقیقی حمره‌ای نداشتیم که زائل بشود. بله، قبول داریم که آن منطقه سیاه است و اصلا حمره مشرقیه فوق سماء است نه آن منتهی‌الیه افق شرقی و لکن روایت می‌گوید که اذا غابت الحمرة، اذا غابت الحمرة یعنی قبلش آنجا حمره باشد، در مشرق شمس قبل از استتار قرص حمره نیست که با استتار قرص آن حمره از بین برود.

و واقعا عجیب است، اگر خورشید را ما می‌بینیم که پنهان شده در مغرب که دیگه نیازی نداریم به خط سیاه در مشرق نگاه بکنیم و اگر می‌ترسیم خورشید پشت کوه پنهان شده باشد، ‌خورشید پشت کوه که نمی‌تواند حتی قبل از استتار سرخی ایجاد کند در مشرق که بعد بگوییم آن زمانی که این خورشید برود زیر افق، ‌از پشت کوه هم پایین‌تر برود، برود زیر افق، این سرخی در مشرق تبدیل می‌شود به خط سیاه، کدام سرخی؟ خورشید پشت کوه بخاطر این کوه فقط بالای مشرق را روشن می‌کند نه منتهی‌الیه افق شرقی را. شما یک کره درست کنید، ‌یک چراغ‌قوه هم بگیرید گوشه این کره، بعد یک حاجبی قرار بدهید جلوی این چراغ‌قوه که کار کوه را انجام بدهد، خب این حائل باعث می‌شود که این نور چراغ‌قوه منعکس بشود به بالای سر این کره نه به آن منتهی‌الیه افق شرقی که این کوه حائل است بین خورشید و بین آن.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که خورشید نزدیک شده است به خط افق غربی و این خورشید که نزدیک شده است به خط افق غربی که کوه مانع از دید آن است چطور می‌تواند آن خط منتهی‌الیه افق شرقی شما را سرخ بکند و پس از رفتن زیر افق آن سرخی تبدیل بشود به سیاهی؟ این‌ها به نظر ما غیر عرفی است.

**تکرار پاسخ سوم به اشکال دوم: تعبیر "من شرق الارض و غربها" با مشرق حقیقی نمی‌سازد**

و عرض کردیم قرینه واضحه بر این‌که مراد این مطلب نیست که آقای خوئی فرمودند، تاکید بر این هست که فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، که در تهذیب بود فقد غربت الشمس من شرق الارض که ظاهر در این است که آقا! وقتی زوال حمره از شرق شد که ظاهر مشرق، ‌مشرق عرفی است نه این خط سیاه در منتهی‌الیه افق در مشرق. این‌که مشرق عرفی نیست، مشرق عرفی در مقابل مغرب و شمال و جنوب، ‌ربع الفلک است. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق ظاهرش این است که یعنی زوال حمره مشرقیه بشود که یک ربع بعد از استتار قرص است. آن وقت غابت الشمس من شرق الارض و غربها، از غرب زمین که خورشید مستتر شده، شما می‌بینید، می‌ماند شرق، در شرق زمین هم تا حمره مشرقیه است معلوم می‌شود که خورشید هنوز غائب بطور کامل نشده، آن وقتی که زوال حمره مشرقیه بشود خورشید هم از مشرق غائب شده است بعد از زوال حمره مشرقیه و هم دیگر از مغرب غائب شده بود با استتار قرص. چون ما تاکنون قبل از استتار قرص، خورشید را در مغرب می‌دیدیم، بعد از استتار قرص غربت الشمس من غرب الارض، می‌ماند غربت الشمس من شرق الارض، آن وقتی است که دیگر حمره مشرقیه در مشرق‌زمین زائل بشود که دیگر می‌گوید خورشید هم از آن قسمت پنهان شد که دیگر نمی‌تواند مشرق‌زمین را، ناحیه مشرق را، افق شرقی را، سرخ کند. و لذا انصاف این است: روایت دوم هم ظاهر است در مسلک مشهور.

[سؤال: ... جواب:] ملاک عرفی است. می‌گوید خورشید از غرب زمین که غائب شد، می‌بینید، اما هنوز سرخی در مشرق بخاطر وجود همین خورشید است که هنوز معلوم می‌شود غروب نکرده است طور کامل و لو به نظر عرف عام غروب کرده است اما روایت می‌گوید این غربت الشمس من شرق الارض و غربها نیست. معلوم است که شرق الارض و غربها مراد مناطق دیگر زمین نیست. انما علیک مشرقک و مغربک. مراد شرق همین مکان خود ما و غرب مکان خود ما هست. همین مکان خود ما افق شرقی و افق غربی دارد. خورشید در افق غربیش پنهان شد، می‌بینید، دیگر نیست، افق شرقیش با این حمره مشرقیه معلوم می‌شود هنوز از آن غروب نکرده است. مردم فقط غروب از مغرب را می‌بینند، ‌غروب خوشید از غرب را می‌بینند و این اشتباه است. روایت می‌گوید این اشتباه است باید غروب خورشید را از شرق زمین هم ببینید و لذا در روایت تهذیب می‌گفت اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غربت الشمس من شرق الارض یعنی فقط نگاه به غرب الارض نکنید.

**مرسله ابن اشیم**

روایت سوم، روایت مرسله ابن اشیم است: عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام: وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق و تدری کیف ذلک؟ قلت لا قال لان المشرق مطل علی المغرب هکذا و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة من هاهنا.

**اشکال اول (سندی): روایت مرسله است**

آقای خوئی فرمودند این روایت مرسله است.

**اشکال دوم: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد**

و دلالتش هم بر مسلک مشهور تمام نیست. دلالت می‌کند بر مسلک ما. چون مشرق روایت می‌گوید مطل است و مشرف است بر مغرب. وقتی خورشید غروب کرد، خط باریک سیاه در مشرق حقیقی زمین پدید می‌آورد، وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق این ربطی به ربع الفلک ندارد، این ربطی به ذهاب حمره من قمة الرأس ندارد، این رفتن سرخی است در همان خط منتهی‌الیه افق شرقی که مطلع الشمس است، آنجا یک خط سیاه تشکیل می‌شود با غروب آفتاب و این ملازمه دارد. هر وقت استتار قرص بشود، ما تجربه کردیم یک خط سیاهی، ایشان می‌فرماید، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند ما تجربه کردیم یک خط سیاهی در مطلع حقیقی شمس پدید می‌آید. وقت المغرب اذا ذهبت الحمرة من المشرق. و معنای المشرق مطل علی المغرب که امام فرمود و بعد دست راست‌شان را بالای دست چپ قرار دادند، خواستند بفرمایند مطل بودن یعنی مشرف بودن، مشرق مطل بر مغرب است، ‌فاذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة من هاهنا.

**پاسخ اول: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است**

انصافا این مطلب آقای خوئی هم تمام نیست. بله، روایت مرسله است ما هم قبول داریم. ولی دلالتش تمام است. برای این‌که عرض کردم ظاهر مشرق مشرق عرفی است نه مشرق حقیقی و دقی.

**پاسخ دوم: قبل از استتار خورشید پشت کوه، حمره‌ای در مشرق نیست که بعد از آن،‌از بین برود**

که اساسا عرض کردم که در مشرق حقیقی اصلا قبل از غروب آفتاب حمره‌ای نیست که بعد از غروب آفتاب آن حمره از بین برود. بله، یک باریکه تیره‌ای هست، ‌یعنی فاقد حمره است، فاقد سرخی است اما ذهبت الحمرة نیست، ‌این‌جور نیست که قبل از استتار قرص سرخی باشد و با استتار قرص سرخی از بین برود و ظاهر مشرق هم مشرق عرفی است نه مشرق دقی عقلی.

خب امام تعبیرشان این است: می‌فرمایند مشرق مشرف بر مغرب است. یعنی چی؟ یعنی خورشید در مغرب وقتی زیر افق هم برود می‌تابد بر جو زمین، ‌مشرق یعنی جو زمین، به قول امروزی‌ها آتمسفر زمین، بر اثر تابش خورشید از پشت افق این جو زمین در مشرق سرخ می‌شود. اگر رفته باشید با هواپیما موقع غروب آفتاب می‌بینید ابرها سرخ است موقع همین اوائل غروب آفتاب یا اوائل طلوع آفتاب. خب می‌فرمایند المشرق مطل علی المغرب یعنی جو زمین در مشرق خب این طبعا به نظر حسی ما بالای مغرب است و لذا خورشید از پشت افق هم که هنوز خیلی دور نشده است جو زمین را در مشرق سرخ می‌کند، وقتی این سرخی رفت، فاذا غابت الشمس هاهنا، وقتی غائب بشود خورشید در مغرب ذهبت الحمرة من هاهنا. حمره مشرقیه هم از مشرق زائل می‌شود. یعنی آن غائب شدن خورشیدی موضوع است برای نماز مغرب که منشأ ذهاب حمره مشرقیه بشود. فقط ذهاب شمس و غروب شمس را از غرب نگاه نکنید.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا فاذا غابت هاهنا یعنی وقت خورشید در مغرب غائب می‌شود حمره از مشرق زائل می‌شود، حمره که از مشرق یک ربع بعد زائل می‌شود. مشرق حقیقی خلاف ظاهر است. ... نقطه پایین ذهاب حمره ندارد. ... موقعی که هنوز خورشید در افق است این‌طور نیست که آن نقطه سرخ باشد تا خورشید افتاد زیر افق ناگهان آن سرخی هم بیفتد و خط سیاه تشکیل بشود. بابا!‌ ما جسارت نکنیم، این‌ها اوهام است. تجربه شده، ‌تجربه چی شده، ‌تجربه شده که ما هنگام غروب آفتاب می‌بینیم تیرگی هست در منتهی‌الیه افق بشرقه و حمره بالا است اما تجربه نشده که قبل از استتار قرص حمره بود در منتهی‌الیه افق شرقی، همچون چیزی نیست که بعد از استتار قرص آن حمره در آن منتهی‌الیه افق شرقی که مطلع حقیقی شمس است یا در همان خط موازی آن بگوییم آن ذهاب حمره شد و تبدیل شد به سیاهی، این درست نیست. و لذا به نظر ما این روایت هم دلالتش تمام است.

**روایت محمد بن شریح**

روایت چهارم روایت محمد بن شریح که این هم سندش ضعیف است. علی بن حارث ضعیف است. بکار ضعیف است. عن محمد بن شریح عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن وقت المغرب فقال اذا تغیرت الحمرة فی الافق و ذهبت الصفرة و قبل ان تشتبک النجوم. می‌گوید زمانی وقت مغرب می‌شود که حمره در افق تبدیل بشود به سیاهی و ذهبت الصفرة و قبل ان تشتبک النجوم. قبل از اشتباک نجوم یعنی قبل از سقوط شفق، یعنی صبر نکنید ذهاب حمره مغربیه بشود که اشتباک نجوم است، نخیر همان وقتی که تغیرت الحمرة فی الافق و ذهبت الصفرة، نماز مغرب را بخوانید.

**اشکال: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد**

آقای خوئی فرموده باز هم جواب ما روشن شد. توقف ندارد تغیر حمره بر ذهاب حمره مشرقیه. توقف ندارد بر او. همان استتار قرص که منشأ می‌شود که یک خط سیاه پدید بیاید در مطلع حقیقی شمس این باعث تغیر حمره می‌شود، زمان ذهاب صفره می‌شود. همان زمان غروب حقیقی خورشید، تغیرت الحمرة فی الافق. تغیرت الحمرة فی الافق که به معنای ذهاب حمرة از ربع الفلک مشرق نیست.

**پاسخ: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است**

به نظر ما این هم غیر عرفی است. برای این‌که تغیرت الحمرة فی الافق ظاهرش این است که یعنی ذهبت الحمرة عن الافق. نه این‌که یک خط سیاه که عرض کردم این خط سیاه قبل از استتار قرص هم هست در مشرق حقیقی زمین. آن خط سیاه تشکیل بشود، خب این خط سیاه قبل از استتار قرص هم هست. همچون چیزی درست نیست. ظاهر تغیرت الحمرة یعنی ذهاب حمره مشرقیه.

[سؤال: ... جواب:] تغیرت الحمرة یعنی سرخی شدید سرخی ضعیف بشود؟‌ این‌که خلاف ظاهر است. یعنی سرخی از بین برود.

[سؤال: ... جواب:] ذهبت الصفرة، شما چرا تغیرت الحمرة فی الافق را ظهورش را در نظر نمی‌گیرید؟ خب ذهاب صفره که حالا چی؟ ذهاب صفره که دقیق مشخص نیست. تغیرت الحمرة فی الافق معنایش روشن است. یعنی ذهاب حمره از مشرق. ... ظاهرش این است که حمره زائل شد. ... اتفاقا صفره زائل می‌شود. ... نه. می‌گوید ذهبت الصفرة ثم ذهبت الحمرة. ... آخه ذهاب صفره که بابا! اصلا قبل از استتار است. آن اوائل روز خورشید حالت سفیدی دارد برای ما، بعدش حالت زردی پیدا می‌کند نزدیکی‌های غروب آفتاب، بعد از غروب آفتاب حمره مشرقیه به وجود می‌آید. خب لف و نشر مشوش همین است دیگه. شبیه او. یعنی ذهبت الصفرة و تغیرت الحمرة فی الافق. و الا آقای خوئی هم نمی‌تواند توجیه کند این روایت را. برای این‌که ذهاب صفره کی می‌شود؟ قبل از استتار قرص ذهاب صفره می‌شود. ... ذهاب صفره که مقارن با تغیر حمره نیست. بهرحال دو تا اتفاق می‌افتد. آخرین اتفاق عرفی تغیر حمره است در افق.

**روایت علی بن یعقوب**

روایت پنجم روایت علی بن یعقوب هاشمی است که وثاقتش ثابت نیست. این‌ها را می‌گوییم برای این‌که اشکال نکنید سندش ضعیف است. ما از اول خودمان می‌گوییم سندش ضعیف است. عن مروان بن مسلم که نجاشی توثیقش می‌کند عن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام: انما امرت ابا الخطاب، مغیرة بن سعید اباالخطاب، معتقد بود که یا فضیلت دارد یا باید نماز مغرب را بعد از ذهاب حمره مغربیه بخوانیم یعنی اول وقت فضیلت نماز عشاء تازه نماز مغرب می‌خواند. امام می‌فرمایند من به اباالخطاب امر کردم ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس. موقعی نماز بخواند که حمره از مطلع الشمس زائل بشود. فجعل هو الحمرة التی من قبل المغرب و کان یصلی حین یغیب الشفق.

مشهور گفتند پس امام امر کرده بود که نماز مغرب را موقعی بخواند که حمره در مطلع الشمس یعنی در مشرق زائل بشود. خب او اشتباه کرد یا خیانت کرد و رفت حمره مغربیه را گفت هر وقت زائل بشود نماز مغرب بخوانیم. پس معیار زوال حمره مشرقیه است.

**اشکال: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد**

آقای خوئی هم جوابش را تکرار می‌کند. می‌گوید بله، زوال حمره از مطلع الشمس است. ما هم می‌گوییم. اما مقارن است زوال حمره از مطلع حقیقی با استتار قرص.

**پاسخ: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است خصوصا که مراد از مغرب در این روایت، مغرب عرفی است**

دیگه اینقدر ایشان این مطلب را تکرار کرد و ما اشکال را تکرار کردیم دیگه نیازی نیست که ما دیگه تکرار کنیم. ظاهر این‌که انما امرت اباالخطاب ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس، ‌ظاهرش زوال حمره از مشرق عرفی است. چون در مقابل هم زوال حمره را از مغرب عرفی معیار قرار داده بود ابوالخطاب. ابوالخطاب چی فهمیده بود؟ می‌گفت زوال حمره در مغرب عرفی. در حالی که امام می‌فرماید من به او گفتم زوال حمره در مشرقی عرفی. زوال حمره در مشرق عرفی یعنی نظر مشهور.

پس این هم با غمض عین از سند دلالتش به نظر ما تمام است.

**معتبره ابان**

روایت ششم، ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ابی ساره از ابان بن تغلب نقل می‌کند. آقای خوئی فرموده اسماعیل بن ابی ساره ضعیف است چون توثیق ندارد. ما چون ابن ابی عمیر را معتقدیم لایروی و لایرسل الا عن ثقة طبق شهادت شیخ طوسی در عده مشکلی نداریم. قلت لابی عبدالله علیه السلام‌ ایّ ساعة کان رسول الله صلی الله علیه و اله یوتر؟ فقال الی مثل مغیب الشمس الی صلاة المغرب. سؤال می‌کند کی پیغمبر نماز وترش را می‌خواند؟ حضرت فرمود قبل از اذان صبح به فاصله‌ای که، دیگه نمی‌شد بفرماید یک ربع، یک ربعی در کار نبود آن وقت، ‌به فاصله‌ای که استتار قرص تا نماز مغرب دارد. استتار قرص تا نماز مغرب چقدر فاصله دارد؟

مشهور می‌گویند یک ربع. زوال حمره مشرقیه حدودا یک ربع بعد از استتار قرص است. نماز وترش را هم پیغمبر همین در فاصله یک ربع تا اذان صبح می‌خواندند.

**اشکال: پیامبر نماز مغرب را با تاخیر می‌خواندند نه این‌که وقت نماز مغرب تاخیر داشته باشد**

آقای خوئی جواب دادند. فرمودند شما می‌خواهید آقایان مشهور بر نظر خودتان، می‌خواهید بگویید پس معلوم می‌شود نماز مغرب از استتار قرص فاصله دارد؟ نخیر آقا. وقت شرعی نماز مغرب را روایت نمی‌گوید. روایت می‌گوید پیغمبر نماز مغرب را با فاصله می‌خوانده نسبت به غروب آفتاب. نفرمود من غروب الشمس الی وقت صلاة المغرب که. اگر این‌جور می‌فرمود خب ما قبول می‌کردیم. فرمود من غروب الشمس الی صلاة المغرب. خب پیغمبر نماز ظهرشان را هم موقعی می‌خواندند که سایه می‌شد دو هفتم شاخص. یعنی الان حدودا ساعت دو و شش دقیقه. خب نماز مغرب را پیغمبر شاید با یک ربع تاخیر می‌خواند. ندارد که وقت نماز مغرب که فاصله دارد با استتار قرص.

ممکن است شما اشکال کنید، بگویید آقا خب این‌که اختصاص ندارد به نماز مغرب. پیامبر نمازهای دیگر را هم با تاخیر می‌خوانده.

نه این اشکال وارد نیست. آن تاخیر یک ربعی بین استتار قرص و نماز مغرب بوده، بقیه تاخیرها خیلی زیاد بود. بین اذان ظهر و نماز ظهر تاخیر حدودا یک ساعت و نیمی بود. آنی که تاخیر یک ربع داشت، بین استتار قرص و نماز مغرب بود. و لذا آقای خوئی می‌گوید پیغمبر خب یک ربع بعد از استتار قرص نماز مغرب را می‌خواند این دلیل نمی‌شود که وقت نماز مغرب آن وقتی بوده که پیغمبر نماز مغرب را می‌خوانده.

که به نظر ما این اشکال وارد است.

[سؤال: ... جواب:] صلات مغرب متعارف. صلات مغرب متعارف با فاصله بوده. نماز مغرب متعارف. ... نماز مغرب را از این روایت استفاده می‌شود که پیغمبر بطور متعارف با تاخیر می‌خواند اما تاخیر نه زیاد، تاخیر چند دقیقه، همین تاخیرهای متعارفی که بین استتار قرص و نماز مغرب بود، این مقدار تاخیر. پیغمبر مشابه این تاخیر را، این فاصله مثلا یک ربع، ده دقیقه را در نماز وترش قبل از اذان صبح همین مقدار فاصله را رعایت می‌کرد. مثلا یک ربع قبل از اذان صبح نماز وترش را می‌خواند.

[سؤال: ... جواب:] نه. متعارف. نماز متعارف. استتار القرص الی صلاة المغرب. نگفت الی وقت صلاة المغرب.

ولی این روایت حالا دلالت نکند کما این‌که سندش هم گیر دارد، این مهم نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ‌ایّ ساعة کان رسول الله صلی الله علیه و آله یوتر؟ فقال الی مغیب الشمس الی صلاة المغرب. حالا ما که سند روایت را قبول داریم اسماعیل بن ابی ساره است. سندش خوب است به نظر ما. اشکال آقای خوئی اینجا خالی از وجه نیست. چون نفرمود الی مغیب الشمس الی وقت صلاة المغرب. ... اگر بطور متعارف نماز مغرب را با فاصله ده دقیقه مثلا که الان هم همین‌جور است، بلافاصله بعد از استتار قرص حتی اهل سنت نماز مغرب را نمی‌خوانند، یک فاصله ده دقیقه‌ای می‌دهند، ‌حالا نمی‌گویم فاصله یک ربع، یا بیست دقیقه‌ای که زوال حمره مشرقیه بشود، ‌یک فاصله ده دقیقه‌ای می‌دهند، متعارف، ‌امام می‌خواهد ارجاع بدهد به متعارف. می‌گوید همین مقدار متعارفی که فاصله می‌دهند در همین مقدار متعارف فاصله بین استتار قرص و نماز مغرب پیغمبر نماز وترشان را می‌خواندند.

**موثقه یونس بن یعقوب**

روایت هفتم، ‌موثقه یونس بن یعقوب، ‌قلت لابی عبدالله علیه السلام متی الافاضة من عرفات؟ قال اذا ذهبت الحمرة یعنی من الجانب الشرقی.

آقای خوئی اصلا این روایت را مطرح نکرده. راحت. لابد فکر کرده خب این مربوط به وقوف به عرفات است. در رابطه با وقوف به عرفات روایت می‌گوید اذا ذهبت الحمرة یعنی من الجانب الشرقی وقت کوچ از عرفات هست. در روایات وقوف به عرفات آمده مثل صحیحه معاویة بن عمار که پیامبر افاض من عرفات بعد غروب الشمس. یعنی معیار کوچ از عرفات غروب شمس است. آن وقت این روایت می‌گوید اذا ذهبت الحمرة من الجانب الشرقی افاضه از عرفات می‌شود. خب این ظاهرش این است که تفسیر می‌کند غروب شمس را به ذهاب حمره از جانب شرقی.

**اشکال: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد**

خب اگر به آقای خوئی بگوییم این روایت را چرا مطرح نکردید؟ لابد در جواب می‌گوید خب از حرف‌هایمان معلوم شد که ما چی می‌خواهیم بگوییم‌، ما هم قبول داریم ذهبت الحمرة من الجانب الشرقی الحقیقی، ‌همان مطلع شمس.

**پاسخ: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است**

خب می‌گوییم اشکال ما هم به فرمایش شما واضح هست. ظاهر جانب شرقی مشرق عرفی است و اصلا در مشرق حقیقی حمره‌ای نیست قبل از استتار قرص تا بعد از استتار قرص ذهاب حمره بشود.

و لذا دلالت این روایت هم تمام است.

**موثقه یعقوب بن شعیب**

روایت هشتم را هم بخوانیم. موثقه یعقوب بن شعیب، قال لی ابوعبدالله علیه السلام مسوا بالمغرب قلیلا. یعنی چی؟ یعنی شب کنید به نماز مغرب مختصری. یعنی نماز مغرب را یک مقدار تاخیر بیندازید از مساء فان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا، چون خورشید در نزد شما زودتر غائب می‌شود، زودتر غروب می‌کند تا نزد ما.

مشهور گفتند خب این می‌خواهد بفرماید که بعد از استتار قرص سریع نماز مغرب نخوانید، ‌یک مقدار صبر کنید. خب یک مقدار قطعا حدی ندارد الا زوال حمره مشرقیه.

اما این تعبیر فان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا، این معنایش چیه؟ خب ما احتمال می‌دهیم معنایش این است که شمای مردم فقط نگاه می‌کنید به غرب. فقط غرب که مغرب الشمس است نگاه می‌کنید می‌بینید خورشید پنهان شد. نه. من عندنا یعنی ما با افق بیشتر نگاه می‌کنیم، به شرق هم، ‌مشرق الارض، ‌مطلع الشمس نگاه می‌کنیم و وقتی حمره‌ای در مشرق هست ما می‌گوییم هنوز خورشید غروب نکرده.

**اشکال اول: در روایت اضطراب متن است. چون طلوع و غروب به حسب بلدان مختلف است**

خب مرحوم آقای خوئی هم جواب می‌دهد. می‌فرماید مسو بالمغرب قلیلا، این جواب مرحوم آقای خوئی این است که فرموده است به نظر ما این روایت هم دلالت نمی‌کند، ‌چرا؟ وجه فرمایش آقای خوئی را عرض کنیم، آقای خوئی فرموده چون مقتضای کرویت زمین این است که طلوع و غروب به حسب بلدان مختلف است. و ما نفهمیدیم چرا در این روایت می‌گوید مسوا بالمغرب قلیلا فان الشمس تغرب من عندکم قبل ان تغرب من عندنا. خب سائل، ‌این راوی مناسب بود اگر این روایت صادر شده بگوید ما معیار شهر خودمان است چه کار به شهر شما داریم.

این نشان می‌دهد این رویات در آن، خلل است، روایت در آن، ‌اضطراب متن است. و الا چه معنایی دارد، خورشید در شهر ما دیرتر غروب می‌کند، خب راوی می‌گوید من چه کار به شهر شما دارم یابن رسول الله. در شهر خودمان که خورشید زودتر غروب می‌کند. پس این روایت یک خللی در آن هست.

و لذا توجیهش این است که بگوییم یعنی شما پشت کوه را نمی‌بینید که شاید خورشید پشت کوه باشد، ‌یک مقدار صبر کنید که یقینا خورشید از پشت کوه هم از بین رفته باشد. ما آن ان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا را ایشان توجیه این‌جور می‌کند می‌گوید شاید منطقه سکونت حضرت یک جایی بود که خورشید دیرتر غروب می‌کرد، می‌گوید شما هم یک مقدار احتیاط کنید، مبادا خورشید پشت کوه باشد.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.